

لاکشمی

از اساطیر هندو

ترجمه: گیتی خوشدل

۱۴۱

لاکشمی الهه ثروت است و پول و غله و گله و زمین و طلا و نقره از عطایای اوست، و کیست که به اینها نیاز نداشته باشد؟ همه لاکشمی را می ستایند، زیرا آدمی تنها در صورتی ثروت و دولت می یابد که خواست لاکشمی باشد.

براهما (Brahma) یا خالق، ویشنو (Vishnu) حافظ و نگاهبان، و شیوا (Shiva) نابودکننده کائنات، تثلیث آیین هندو را تشکیل می دهند. همسر براهما، ساراسواتی (Saraswati) الهه دانش و هنر است. همسر شیوا، پارواتی (Parvati) الهه نیرو و قدرت است: لاکشمی نیز الهه ثروت، و آدمی به هر سه اینها: دانش و قدرت و ثروت نیاز دارد.

به زبان سانسکریت، دعایی ودایی (Vedic) به نام «شری سوکتا» (Shri Sukta) وجود دارد که به هنگام ستایش و عبادت لاکشمی به صدای بلند خوانده می شود. اما برای کسانی که سانسکریت نمی دانند کافی است که معنای چند آیه را بدانند تا بتوانند درست به درگاه او دعا یا عظمت وجود او را مجسم کنند.

لاکشمی هم رنگ طلا و نیلوفر و چون آفتاب تابناک درخشان است، و دارای چهره‌یی همچون نیلوفر، زیبا. چشمان درشت لاکشمی همچون گلبرگ نیلوفر است و حلقه‌یی از گل‌های نیلوفر به گردن دارد. لاکشمی بر نیلوفر می نشیند و نیلوفر به دست دارد. اینها همه نشانه علاقه لاکشمی به نیلوفر است. پیراهن لاکشمی سفید و پاکیزه و به عطر گلبرگ‌هاست. لاکشمی مادر همه است و نخستین مادر جهان. لاکشمی دوستدار کائنات است و سرسپردگانش به هنگام عبادت، او را «آمریتا لاکشمی» نیز می خوانند. زیرا «آمریتام» یعنی آب حیات، و عنایت لاکشمی برای

سرسپردگانش به منزله آب حیات است. گفته شده هر جا که سلطنت و ثروت و شهرت و شوکت باشد، فیض لاکشمی در آنجا حاضر است و لاکشمی نیز در آنجا حضور و سکونت داشته است. سرسپردگان لاکشمی این گونه به درگاه او دعا می‌کنند.

«ای مادر آسمانی، من از شهروندان این سرزمینم. مرا نام و آوازه و دولت و شوکت عطا کن، و در خانه‌ام سکاناگزین تا عمری دراز یابم.»

و برای این‌که دعایشان مؤثر واقع شود، خشم نمی‌گیرند و رشک و حسد نمی‌ورزند و از حرص و آز مبرا می‌مانند و به پلیدی نمی‌اندیشند. می‌گویند پرستندگان لاکشمی، علاوه بر عمری دراز، تندرستی نیکو و حیاتی شکوهمند می‌یابند. زیرا هر جا که پرهیزکاری و راستی و محبت باشد، او نیز آنجاست.

ماها لاکشمی (لاکشمی بزرگ) که الهه بخت بلند و خوش اقبالی است، چون مظهر پاکدامنی نیز هست همواره در کنار همسرش ویشنو ناراینا (Vishnu Narayana) است، و هرگاه ماها ویشنو (ویشنوی بزرگ) به عالم مادی بازگشته است، او نیز به خود جسم گرفته تا دیگر بار همسر او شود. در زمان حضرت راما (Rama)، سیتا (Sita) شد و در زمان حضرت کریشنا، روکمینی (Rukmini). طبق افسانه‌های باستانی، جایگاه لاکشمی، سینه ویشنو است. به همین دلیل، ویشنو را «شری نیواس» می‌خوانند. Shrinivas یعنی آن کس که «شری» در او خانه دارد. و «شری» لقب حضرت لاکشمی است. روز لاکشمی جمعه‌هاست، و جمعه‌ها برابر تصویر او عبادات مخصوص به جا می‌آورند، و جمعه‌ها ساری یا پیراهن فیروزه‌ای می‌پوشند. هندوان معتقدند اگر جمعه‌یی با نخستین هلال ماه در آسمان مصادف باشد، برای عبادت لاکشمی، خوش‌یمن‌تر و مؤثرتر است. قصه‌های بیشمار درباره افرادی هست که از راه ستایش لاکشمی به ثروت و دولت رسیده‌اند. اگرچه لاکشمی از ازل با ویشنو همراه بوده است، داستانهای درباره تولد و زندگیهای مجدد او یافت می‌شود.

می‌گویند حکیم بریگو (Brigu) سرسپرده ویشنو بود، و با دختر «کارداما» (Kardama) به نام «کیاتی» (Khyati) عروسی کرده بود، از آنجا که بریگو و همسرش مدام در حال دعا و عبادت بودند، لاکشمی اراده کرد که به عنوان دختر آنها زاده شود، و چون بریگو زاده بود، بارگاو (Bargavi) خوانده شد.

چون لاکشمی در «کشیرا سامودرا» (Ksheera Samudra) به دنیا آمد، نام «سامودرا تانیا» (Samudratanya) یا (دختر دریا) را بخود گرفت، که داستانش چنین است:

حکیم دورواسا (Durvasa) که زاهدی بزرگ بود یک روز در حالی که حلقه‌یی از گل‌های سانتانکا (Santanka) بدست داشت، راه می‌سپرد. «ایندرا» ی ایزد (Devendra) که سوار بر «آیراواتا» (Airavata) از سوی دیگر می‌آمد، او را نادیده گرفت. ایندرا حلقه گل اهدایی دورواسا را بر آیراواتا انداخت، که او نیز حلقه گل را به زمین انداخت و آنرا لگد کرد. دورواسا به خشم آمد و لعنت کنان گفت: «غرور ثروت به جانم افتاده. بادا لاکشمی تو را ترک کند.» آنگاه ایندرا به خطای خود پی برد. در برابر دورواسا سر فرود آورد و پوزش طلبید. دورواسا گفت: «ویشنو به دادت

خواهد رسید. آنگاه راهش را گرفت و رفت.

به علت نفرین دورواسا، لاکشمی، ایندرا را ترک کرد و از او دور شد. وقتی لاکشمی الهه قدرت و شجاعت و همت و درخشش، ایندرا را ترک کرد، زندگی او نکبت بار شد. دیوان که منتظر چنین فرصتی بودند، بر آسمان تاختند و ایندرا و سایر خدایان را در جنگ شکست دادند، و تاج و تخت آسمان را به تصرف خویش درآوردند. ایندرا سلطنت خود را از دست داد و از برابر چشم دیوان ناپدید شد.

چند سالی گذشت، تا این که بریهاسپاتی (Brihaspati) آموزگار ایندرا بر آن شد که برای مشکلات ایندرا راه حلی بیابد. پس، همراه سایر خدایان نزد براهما رفت. براهما نیز همراه آنان نزد ویشنو رفت و استدعای خدایان را بازگفت. ویشنو پاسخ داد: «نترسید، که من راه حلی نشانان می دهم. باید دریای شیر را به هم بزنید، که کاری دشوار است. از این رو، دوستی دیوان را به دست آورید و از آنها کمک بگیرید. کوه ماندارا (Mandara) را نیز به عنوان میله هم زنی و واسوکی (Vasuki) پادشاه ماران را نیز به عنوان ریسمان به کار ببرید. من نیز در موقع مناسب به یاریتان خواهم آمد. وقتی دریا را به هم بزنید، آمبروزیا (آب حیات) تولید خواهد شد. بگذارید خدایان آن را بنوشند و جاویدان بشوند. آنگاه نیرویی خارق العاده خواهند یافت. و آنگاه خواهند توانست دیوان را شکست بدهند. هر گاه دریا را به هم بزنید، لاکشمی که ناپدید شده است دیگر بار پدیدار خواهد گشت. و فیض او شامل حالتان خواهد شد.» آنگاه ویشنو خدایان را تسلی داد و مقدمات به هم زدن دریا را فراهم آورد.

بریهاسپاتی که بسیار هوشیار بود، به دیدار دیوان شتافت و زیرکانه توانست میان دیوان و خدایان دوستی پدید آورد و ترتیبی داد تا آنها را وادارد که دریای شیر را به هم بزنند. دیوان به امید دریافت آمبروزیا (آب حیات) و ثروت، موافقت کردند که این کار را به انجام برسانند. همگی جمع شدند و کوه ماندرا را از جا برداشند و در دریای شیر فرو بردند و واسوکی پادشاه ماران را نیز به عنوان ریسمان به آن گره زدند. دیوان در سویی و خدایان در سوی دیگر، واسوکی را نگاه داشتند و شروع کردند به هم زدن دریا. هنگامی که کوه ماندرا در دریا فرو رفت، نارایانا به جسم گرازی درآمد و کوه را از اعماق دریا به سطح آب آورد. کوه بر پشت گراز بلند و شناور شد. به هنگام هم زدن دریا، نخست «کالا کوتا - Kalakuta» که سمی مهلک است تولید شد. همه از خطر آن به وحشت افتادند. از این رو، خدایان به شیوا پناه آوردند، و شیوا نیز با خرسندی آن سم را نوشت. رنگ سیاه زهر بر گردن شیوا لکه‌یی به جا گذاشت. به این دلیل، شیوا را خدایی خواندند که خالی سیاه بر گردن دارد.

آنگاه، به تشویق ویشنو، خدایان و دیوان به هم زدن دریا را ادامه دادند. آنگاه اسبی به نام اوچای شرآواس (Uchaisravas)، درخت برآورده کردن آرزوها، گاو قادر به برآوردن آرزوها، و سایر اشیاء و جانداران ملکوتی و مقدس پدید آمدند. آنگاه منظره‌یی شگفت پدیدار شد. در میان امواج دریای شیر، الهه‌یی با سیمایی آسمانی نمایان شد، که بر نیلوفری شکفته ایستاده بود و حلقه‌یی از گل‌های نیلوفر به گردن و نیلوفری به دست داشت. الهه‌یی بسیار زیبا با تبسمی تابناک:

الحق که خود لاکشمی بود. قدیسان شروع کردند به خواندن سرودهای ستایش. فیلها از هر سو آب مقدس رودخانه گنگ را بر الهه می‌پاشیدند و او را شستشو می‌دادند. و چون فیلها بر او آب پاشیده بودند، او را گاجالاکشمی هم می‌خوانند. و چون در دریای شیر به دنیا آمد، او را سامودراتانایا نیز می‌خوانند. آنگاه پادشاه دریا به سیمای طبیعی خود ظاهر شد و لاکشمی را دختر خویش خواند و لباسهای فاخر و جواهرات گرانبها و یک حلقه گل نیلوفر به او عطا کرد. آنگاه در برابر چشمان حیرت‌زده حاضران، لاکشمی حلقه گل را به گردن ویشنو (ناراینا) انداخت و در سینه او خانه کرد. وقتی لاکشمی با نظر لطف به ایندرا نگاه کرد، او دیگر بار درخشیدن از سر گرفت.

آنگاه دانواتاری (Dhanvantari) طبیب خدایان، با ظرفی مقدس در دست، از آب پدیدار شد. ظرف لبریز از آمبروزیا (آب حیات) بود. چون دیوان پی بردند، به جلو دویدند و ظرف را قاپیدند. آنگاه میان دیوان و خدایان جنگ درگرفت. آنگاه ویشنو به هیئت موهینی (Mohini) زنی با زیبایی سحرآمیز ظاهر شد. چون جذاب و دلربا بود، دیوان با شگفتی به او چشم دوخته بودند. موهینی نزدیک آمد و گفت: «بر سر آب حیات با هم نزاع نکنید. اگر موافقت من سلفی آب حیات خواهم شد. شما در دو ردیف بنشینید.» همه موافقت کردند. دیوان در یک ردیف نشستند و خدایان در ردیفی دیگر. موهینی با تردستی در جام دیوان نوشابه سکرآور ریخت و در جام خدایان آب حیات. دیوان مسحور جاذبه او متوجه نیرنگش نشدند. خدایان آب حیات را نوشیدند و جاویدان شدند و از وحشت مرگ رهایی یافتند. دیوان بعداً پی بردند که فریب خورده‌اند و وارد پیکار شدند. خدایان که از نوشیدن آب حیات نیرو گرفته بودند، دیوان را شکست دادند و تارومار ساختند.

لاکشمی همسر ویشنو، و مظهر قدرت اوست. ایندرا او را چنین می‌ستاید:

«ای مادر کائنات، در برابرت سر تکریم فرو می‌آورم، که توفیق در هر کار از توست. ثروت و هوشمندی از عطایای توست. تو «ساراسواتی» تجسم همه دانشهایی. تجسم آن دانش راستین که رستگاری می‌آورد. ای الهه بزرگ، همسر و فرزندان و خانه و دوست و تمول و غله، جمیعاً حاصل نیم‌نگاه مهرآمیز توست. اگر در عالم سلامت و سعادت هست، از توست. زیرا تو مادر کائناتی و ویشنو پدر کائنات. اگر فیض و عنایت تو نباشد، آدمیان نیرو و پاکی و فضائل و خصائل نیکوی خود را از دست می‌دهند. مادر، هرگز ما را ترک مکن!»

آنگاه لاکشمی گفت: «ایندرا، من از عشق و سرسپردگی تو خرسندم. هر مرادی که داری از من بخواه.» ایندرا پاسخ داد: ای الهه، اگر سزاوار لطف تو هستم، دیگر ترکم نکن. و کسانی را که هر روز خاکسارانه دعایی را که هم‌اکنون به درگاهت خواندم، به درگاهت می‌آورند متبرک نما.» لاکشمی گفت: «چنین بادا!» و ناپدید شد.

افسانه‌های باستان می‌گویند که همه زنان جهان، تجسم لاکشمی، و همه مردان جهان، تجسم ویشنو (ناراینا) هستند.